شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۱۵ مرداد ۱۴۰۲
۱۹ محرم ۱۴۴۵
شماره ۴۰۰۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


بانک‌های خصوصی، بحران اقتصاد استان

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۰٪ ↓۲۲° ↑۳۴°

صبح ۳۰ | ظهر ۳۱

عصر ۳۳ | شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۷:۲۹ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۲۴
غروب آفتاب ۱۸:۳۲:۴۶ | اذان صبح فردا ۰۳:۰۷:۱۱
اذان مغرب ۱۸:۵۲:۳۳ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۴۳:۰۰

اول شخص

پرواز تا بی نهایت

درباره شهید عباس بابایی، که در ۱۵ مرداد ۱۳۶۶ به شهادت رسید


نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

خبر اصابت گلوله به یک فروند هواپیمای اف ۱۴، در حالی از سوی فرد حامل خبر مخابره می‌شد که گریه امانش نمی‌داد: «مأموریت انجام شد اما تیمسار به شهادت رسید.» اشک‌ها برای فقدان شخصیتی بود که سابقه رشادت‌ها و شجاعت‌هایش، مسیر موفقیت و قدرت نیروی هوایی ارتش را تغییر داده بود. تُرک‌زبانِ شیرین کلامی از قزوین که با پایان تحصیلات متوسطه، به دانشکده خلبانی نیروی هوایی وارد شد و پس از آن در سال ۱۳۴۸ برای تکمیل دوره‌های آموزش نظامی، راهی آمریکا شد و هنگامی به ایران برگشت که هواپیماهای پیشرفته‌ای چون اف-۱۴ به نیروی هوایی اضافه شده بود. در این زمان عباس بابایی در زمره معدود خلبانان توانمند نیروی هوایی بود که به اصفهان منتقل شد. او که در دوران مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی بارها و بارها به خاطر پایبندی به اصول اسلام و فعالیت‌های سیاسی مورد بازجویی قرار گرفته بود با اوج گیری مبارزات انقلابی، آشکارا در کنار مردم ایستاد و با پیروزی انقلاب اسلامی با سرپرستی انجمن اسلامی پایگاه به حفظ ارزش‌های انقلاب ادامه داد تا آنجا که در تاریخ ۶۰/۵/۷ به فرماندهی پایگاه هشتم هوایی منصوب شد. او در این جایگاه علاوه بر تحولات گوناگون در حوزه نظامی، به تجهیز روستاهای ضعیف حومه و انجام خدمات آموزشی، درمانی و رفاهی از جمله آب رسانی و برق کشی همت کرد و به تبع اقدامات شایسته و مدیریت تحسین‌برانگیزش به درجه سرهنگی ارتقا یافت و معاون عملیات نیروی هوایی در تهران شد. او که تا لحظه شهادت در بیش از شصت عملیات جنگی موفق با سابقه بیش از ۳ هزار ساعت پرواز، جوانی خود را در راه ارتقای سیستم پروازی و دفاعی کشورش صرف کرده بود، در سال ۱۳۶۶ با درجه سرتیپی مورد تجلیل قرار گرفت، اما آنچه تیمسار بابایی را در میان خلبانان ارتش جمهوری اسلامی متمایز می کرد ابتکارات هوشمندانه او در حوزه هواپیمایی بود. تبدیل هواپیمای اف ۱۴ از رهگیر به بمب افکن، خلاقیتی بود که شرکت سازنده آن نیز موفق به انجام آن نشده بود. موشک‌های فونیکس گران قیمت با پشتیبانی مهندسان ایرانی جای خود را به سیستم بمب باران اف ۱۴ داده بودند. سرلشکر بابایی همان اندازه که در پی تجهیز امکانات بود، با انتقال تجربیات و دانسته‌های خود در علم پرواز، سایر خلبانان را مرتبا تحت آموزش قرار می‌داد و با ارائه طرح‌های جامع به بهبود روحیه آن‌ها کمک می‌کرد.

از جمله این طرح‌ها، سازمان دهی عملیات‌ها حین بازگشت هواپیماها به کشور بود. وجود رادارهای دشمن در خطوط مرزی، هواپیماهای ایرانی را مجبور به حرکت در ارتفاعات پایین می‌کرد که این منجر به در خطر قرارگرفتن به دلیل حضور در معرض ضدهوایی‌های داخلی می‌شد. شناسایی موقعیت‌های ضدهوایی و طراحی مسیر از پایگاه تا محور مقدم جبهه، سیستم‌های ضدهوایی را از حضور هواپیماهای خودی آگاه می‌کرد و به این ترتیب با آرامش خاطر خلبانان، موفقیت مأموریت‌ها به بالای ۹۰ درصد می‌رسید.



۱۵ مرداد ۱۳۶۶ اما آخرین پرواز شهید بابایی در روز عید قربان پس از پایان عملیات شناسایی، حین بازگشت به وطن بود که با اصابت گلوله، شهادتی را برایش رقم زد که از مدت‌ها پیش در آرزوی وصال به آن، لحظه شماری می‌کرد.

شوق پرواز

عنوان یک مجموعه تلویزیونی است که به سفارش بنیاد شهید و امور ایثارگران در مورد زندگی شهید عباس بابایی ساخته شده‌است. تصویربرداری این سریال از خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد و از شهریور سال ۱۳۹۰ تا بهمن همان سال در قالب ۲۴ قسمت به روی آنتن رفت. کارگردانی این مجموعه بر عهده یدا... صمدی. بودو در جریان نگارش این فیلم‌نامه از یافته‌های ارتش، بنیاد امور ایثارگران و جانبازان و خانواده عباس بابایی استفاده شد. صدیقه حکمت، همسر عباس بابایی نیز با دیدن فیلم «دل شکسته» تحت تأثیر بازی شهاب حسینی قرار گرفت و وی را برای ایفای نقش همسرش در سریال پیشنهاد داد که با موافقت سایر عوامل همراه شد. فیلم‌برداری سریال در قزوین، تهران و دزفول (پایگاه چهارم شکاری) و پایگاه هوایی هشتم شکاری (شهید بابایی اصفهان) به علاوه تصاویر آرشیوی نیروی هوایی ارتش، صورت گرفت. این سریال طبق نظرسنجی صداوسیما بهترین سریال ژانر دفاع مقدس شناخته شد.

شهید بابایی به روایت دیگران

کتاب «پرواز تا بی‌نهایت» با تحقیق و نگارش علی‌اکبر حکمت‌قاضی‌میرسعید، محمد طاهری‌آذر، رحمتا... سلمان‌ماهینی، از دیگر آثاری است که درباره شهید عباس بابایی نوشته شده است.

این کتاب در سه فصل کودکی تا انقلاب، انقلاب تا رشادت و رشادت تا شهادت به زندگانی، رشادت‌ها و محسنات اخلاقی شهید بابایی، مانند تواضع، دینداری، بی‌ریایی و... از زبان همسر، مادر، نزدیکان و همکاران نظامی و غیرنظامی می‌پردازد. از ویژگی‌های خاص این کتاب، موجز و مفید بودن حکایت‌های متن است که مخاطب را با تنوع روبه‌رو می‌کند و حاصل گفت‌وگو با بیش از دویست تن از همکاران، دوستان، آشنایان و اعضای خانواده شهید بابایی در سراسر ایران است. به نقل از مرحومه صدیقه حکمت، همسر شهید عباس بابایی، کتاب «پرواز تا بی‌نهایت» که نوشته شدن آن خیلی با عجله و در فاصله زمان شهادت خلبان عباس بابایی تا روز چهلم شهادت انجام گرفت، قطره‌ای است در برابر اقیانوس اندیشه‌های شهید بابایی. با این حال، این کتاب، کامل‌ترین اثری است که تاکنون درباره شهید بابایی نوشته شده است.

چکامه

دلت گرفته اگر، یادی از محرم کن

دلت گرفته اگر، یادی از محرم کن دو قطره اشک بریز و دو دیده خرم کن
اگر زمین و زمان را به هم بیاشوبند خودت برای خودت هیئتی فراهم کن
بپوش پیرهن مشکی ارادت را اتاق خلوت و آشفته را منظم کن
کنار پنجره بنشین و در هوای حسین تمام منظره را غرق رقص پرچم کن
ورق بزن صفحات شلوغ مقتل را برو به خیمه محبوب و عهد محکم کن
دلت گرفته اگر رو به کربلا برخیز سلام کن به حسین غریب و سر خم کن
سری به نیزه بلند است و عمر ما کوتاه تمام عمر به سر در غم محرم کن!

زهرا بشری موحد

روایت

خوش بُوَد گر مَحَکِ تجربه آید به میان*


نویسنده ملیحه جهانبخش روزنامه نگار

گویند دنیا محل آزمایش است و آدمی با گذر از آزمون‌های زندگی است که در ابعاد مختلف زندگی‌اش آزموده می‌شود و محک می‌خورد. گاهی بارنج بسیار که آیا زبان به شکوه می‌گشاید و کنج عزلت می‌گزیند و از عالم و آدم شاکی می‌شود؟ یا صبر پیشه می‌کند و راضی به مقدرات الهی می‌شود.

گاهی با خوشی و نعمت که آیا نعمت افزون او را در زندگی آن قدر غرق می‌کند که از غایت و هدف هستی غافل شود یا نعمت را فرصت خدمت به دیگران و گره‌گشایی از خلق خدا می‌داند. آزمون‌ها بسیارند و گاهی سخت‌تر از همه آزمون‌های زندگی محک ایمان و اعتقاد به آن چیزهایی است که در ظاهر وردزبانمان داریم و در عمل اما ممکن است با آن فاصله زیادی داشته باشیم. آزمون‌هایی که باید بین دین و دنیا انتخاب کنیم.

برای برخی این انتخاب تا پای جان پیش می‌رود چنان که کسی تمام دارایی‌اش را که جان و مال اوست می‌دهد تا ادای دین به اعتقاداتش کند و برای برخی از ما همین مصداق‌های کوچک و بزرگی است که ممکن است هر روز با آن‌ها روبه‌رو شویم و گاه ممکن است به خاطر نان و گاه به خاطر نام، گاه به خاطر مصلحت و گاه به خاطر سیاست‌های زندگی چشم بپوشیم و برای اعتقاداتمان هزینه‌ای ندهیم.

وقتی ظلمی می‌بینیم و سکوت می‌کنیم، وقتی بی‌اخلاقی یا رفتار خارج از عرف می‌بینیم و بی‌تفاوت می‌گذریم. وقتی از ترس از دست دادن منافع شخصی برای دفاع از مظلومی قدمی برنمی‌داریم، وقتی حاضر نیستیم در اتفاق‌های روزمره کمی از دنیایمان را برای دینمان خرج کنیم، اینجاست که دینداری‌مان محک می‌خورد و عیارمان رو می‌شود.

امام حسین(ع) در این باره می‌فرمایند: «إنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنیا، وَالدّینُ لَعقٌ عَلی أَلسِنَتِهِم حدیث یَحوطونَهُ ما دَرَّت مَعایِشُهُم، فَإِذا مُحِّصوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانونَ؛ مردم، بنده دنیایند و به ظاهر، دم از دین می‌زنند و تا زمانی که زندگی‌شان تأمین شود، از آن دفاع می‌کنند؛ اما چون در بوته آزمایش قرار گیرند، دینداران اندک‌اند.» (بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۱۱۷ ح ۲)

* خوش بُوَد گر مَحَکِ تجربه آید به میان/ تا سِیَه روی شود هر که در او غَش باشد (حافظ)



روایت یک قاب



دمام


عکاس و نویسنده حمید سبحانی

جنگ بالا گرفته بود، بعثی‌ها از خین تا نهر یوسف را پیش آمده بودند و از نخلستان‌های طواله هم گذشته بودند. سیدمحسن، خانواده‌اش و چند تکه وسایل ضروری را پشت وانت تویوتای یدو اهوازی گذاشت و فرستادشان اهواز. عباس دوازده ساله بود و آخرین نفری بود که نشست پشت وانت. بین معدود وسایلی که با خودشان می‌بردند یک دمام هم بود. سیدمحسن گفت: از امروز تا روزی که برگردوم پیش شما تو مرد این خانه‌ای. زن سیدمحسن گفت: تو می‌خوای اینجا بمونی که چه؟! کشته بشی مو تنها تو غربت با ای سه تا صغیر چه کُنُم؟ سیدمحسن گفت: اینجا خونمه! به همی راحتی رها کنم و بگذروم. اووَخ مو مَردُم؟!. ها؟! شما برید مو ببینُم اوضاع چطور میشه میام پیش شما، میام ایشالا برتون می‌گردونم. اسَد تو اهواز منتظر شماست.

۳۴ روز بعد خرمشهر سقوط کرد و سیدمحسن خودش را رساند پیش خانواده‌اش توی مشهد. سخت است مرد موج و قایق باشی، با مد دریا نخلستانت را آبیاری کنی، با صدای مرغان آشفته اروند به سراغ طلوع بروی. بهترین خارک و رطب و خرما را بار بیاوری و بعد ناگزیر باشی همه‌شان را بگذاری و بیایی. بیایی جایی که نه رودخانه هست نه دریا، نه صدای مرغ دریایی نه نخل همیشه سبز. توی یک مجتمع سیمانی خاکستری ساکن شوی و چند قدم آن طرف‌تر از آن مجتمع به ندرت کسی پیدا شود که زبان تو را بفهمد. برای سیدمحسن اگر نبود حرم امام رضا(ع) و نبود عصرهای زیارت، زندگی تحملش سخت می‌شد. هروقت دلش می‌گرفت می‌رفت روی بام مجتمع و رو به حرم دمام می‌زد. دمام شده بود یار غار تنهایی و دلتنگی‌اش. با آن به جنوب سفر می‌کرد، روی شط می‌راند و می‌رسید به نخلستان.

سیدمحسن اما شب عاشورا با این دمام حال دیگری داشت. دمام را می‌آورد وسط مجتمع، عبدو بوشهری بوق شاخی‌اش را می‌آورد. پسران حسن آبودانی سنج‌هایشان را می‌آوردند و تا سحر عاشورا می‌کوبیدند و زمزمه می‌کردند «مکن ای صبح طلوع» جنگ که تمام شد سیدمحسن راهی خرمشهر شد. عباس حالا بیست سالی اما پاگیر خراسان شده و همین جا وصلت کرده بود. سیدمحسن مختصر وسایلش را گذاشت توی یک وانت. عباس خواست که دمام را هم بگذارد توی وانت. سیدمحسن گفت: نه! اینو برای تو گذاشتُم. اینو برات گذاشتم که هر وقت دلت گرفت با این وصل شی به خرمشهر. اینو برات گذاشتم که شب‌های عاشورای اینجا بدون صدای دمام نمونه. از آن روزها تا به امروز دمام عباس نه تنها در شب عاشورا که خیلی وقت‌های دیگر هم صدایش را به گوش این شهر می‌رساند و رساندنی گوش نواز.

*این روایت تقدیم می‌شود به بچه‌های خون گرم شهرک شهید بهشتی مشهد

عکس: حسین استوار

